

در محضر جان

سیرت در مصیبت نامه قطار نیشابوری

از منظر معارف شیعی

مؤلف

حمیدرضا شیرعلی مهرآیین

فهرست

۱	 مقدمه
۷	 ایمان فرعون
۱۷	 از احد تا احمد
۲۴	 منزل اول: در محضر حزقیل (ع):
۳۸	 منزل دوم: در محضر اسرافیل (ع):
۴۵	 منزل سوم: در محضر میکائیل (ع):
۵۶	 منزل چهارم: در محضر عزرائیل (ع):
۶۷	 منزل پنجم: در محضر حمّله و ملائکه:
۷۲	 منزل ششم: در محضر عرش:
۷۷	 منزل هفتم: در محضر کرسی:
۸۳	 منزل هشتم: در محضر لوح محفوظ:
۹۳	 منزل نهم: در محضر قلم:
۱۰۰	 منزل دهم: در محضر بهشت:

- منزل یازدهم: در محضر دوزخ: ۱۱۲
- منزل دوازدهم: در محضر آسمان: ۱۳۳
- منزل سیزدهم: در محضر آفتاب: ۱۳۹
- منزل چهاردهم: در محضر ماه: ۱۴۷
- منزل پانزدهم: در محضر آتش: ۱۵۵
- منزل شانزدهم: در محضر باد: ۱۶۵
- منزل هفدهم: در محضر آب: ۱۷۵
- منزل هجدهم: در محضر خاک: ۱۸۶
- منزل نوزدهم: در محضر کوه: ۱۹۸
- منزل بیستم: در محضر دریا: ۲۱۱
- منزل بیست و یکم: در محضر جماد: ۲۲۱
- منزل بیست و دوم: در محضر نبات: ۲۳۳
- منزل بیست و سوم: در محضر وحوش: ۲۴۸
- منزل بیست و چهارم: در محضر طیور: ۲۵۹
- منزل بیست و پنجم: در محضر حیوان: ۲۷۲
- منزل بیست و ششم: در تبعیدگاه ابلیس: ۲۸۸
- منزل بیست و هفتم: در محضر جن: ۳۰۵
- منزل بیست و هشتم: در محضر آدمی: ۳۱۵

- منزل بیست و نهم: در محضر آدم(ع): ۳۳۲
- منزل سی ام: در محضر نوح(ع): ۳۴۵
- منزل سی و یکم: در محضر خلیل(ع): ۳۵۸
- منزل سی و دوم: در محضر موسی(ع): ۳۷۱
- منزل سی و سوم: در محضر داوود(ع): ۳۸۸
- منزل سی و چهارم: در محضر عیسی(ع): ۴۱۰
- منزل سی و پنجم: در محضر مصطفی ﷺ: ۴۲۶
- منزل سی و ششم: در محضر حس: ۴۶۶
- منزل سی و هفتم: در محضر نبیال: ۴۷۸
- منزل سی و هشتم: در محضر عقال: ۴۸۹
- منزل سی و نهم: در محضر دل: ۴۹۸
- منزل چهلم: در محضر جان: ۵۰۷
- سخن آخر: ۵۲۱

مقدمه

ادراک این سخن گران سنگ از مولای متقیان، علی بن ابی طالب، علیه السلام، که معرفتِ نفسِ حقِ مبارک است، به همان اندازه، صعب و مستصعب است که تحقیقِ خودشناسی و خداشناسی به عبارتِ دیگر، انفع بودنِ معرفتِ نفس، مشهودِ جانِ گوینده‌ی این کلامِ وِرائی، اعنی وجودِ مبارکِ جنابِ وصیِّ برحقِ حضرتِ ختمی مرتبت، سلام الله و صلواته بهیاست که ثمره‌ی خودشناسی را در قالبِ بی‌قالبِ مشاهده‌ی جمالِ حضرتِ حق، تبارک و تعالی، به مرتبه‌ی ذوق و چشندگی، مرتبط می‌سازد.

خودشناسی، شعارِ مشترکِ همه‌ی دوستانِ حق و اعم از عرفان‌های صادق و عرفان‌های کاذب است؛ لکن بدیهی است که در تاریخِ خله‌ی شبه‌عرفان‌ها، نه نشانی از خودشناسی است و نه حتی رنگ و بویی از خودجویی. در عصرِ حاضر با حصولِ پیشرفت‌های علمی و فناوری، بیگانگیِ انسان با اصل و اساسِ وجودِ خویشتن، بیش از پیش مشهود گشته؛ فلذا بشرِ سرگردانِ روزگارِ کنونی در پیِ معالجه‌ی این بیماریِ جان‌کاه، به هر سمِّ مُهلک و زهرِ کشنده‌یی، متشبّث گشته و انواعِ نوش‌داروهای هستی‌کش را پیش از موعد، مایه‌ی قتلِ روح و روانِ خویش قرار می‌دهد.

شوربختانه این سموم دارونما، در هر بازاری و بر پیش‌خوان هر دکانی، جلوه‌گری نموده و در جذب مشتری، گوی سرعت و سبقت از چشمه‌ی آب حیات، ربوده و مستسقیان فراوان در هوایش غنوده؛ تشنگانی که از حقیقت وجود ساقی، نامی نشنوده؛ و گمان برده که گرد و خاک فاصله از آینه‌ی دل، زدوده‌اند. وقتی به این گم‌گشتگان ناآگاه می‌گویی که «خود را دریاب!»، یافتن و دریافتن را نه تکلیف خویش، بل که باری اضافی بر دوش راهیان طریق معرفت می‌دانند. به گمان ایشان، اسم عرفان، به‌تنهایی، انسان را به خدا نزدیک می‌کند؛ اگرچه تلاشی در جهت رسیدن به مسمی صورت نگیرد.

یکی از بزرگ‌ترین خطاهایی که در شبه عرفان‌های کنونی، آدمی‌زادگان خداخواه از خود بی‌خبر یا به شیاطین خودخواه از خدا بی‌خبر، مبدل می‌سازد، احساس بی‌نیازی نسبت به سواستماع است. از منظر پیروان عرفان‌های کاذب، رسیدن به خدا، نه سخت است و نه آسان و قواعدی دارد. هیچ باید و نبایدی بر سر راه سالک نیست و اگر هست، سد بین موانع و برداشتن فواصل، نه به تبر خلیل‌الله، نیاز دارد و نه به نظر رسول‌الله ﷺ. انکار حقیقت واحد و نفی وحدت حق و ردّ وحدانیت حقیقت، یکی از بزرگ‌ترین حجاب‌های اصحاب شبه عرفان‌هاست. غافل از این که لازمه‌ی قول به تکثرگرایی و عرفت، نادیده انگاشتن سیر منطقی و متکامل و هدف‌مند انزال کتب و ارسال رسال است؛ بل که این گرفتاران حصار جهل مرکب، أحياناً، با یک انکار وحی، یک سد رست و چهار هزار پیامبر الهی را کاذب و دروغ‌زن قلمداد می‌کنند. بسیار واضح است که بدبینی نسبت به انبیاء و اولیای الهی، هیچ‌گاه، رساننده‌ی سالک به ادنا مرتبه‌ی معرفت نیز نخواهد بود.

بی‌گمان، یکی از اصلی‌ترین عوامل شکل‌گیری اثر حاضر، پیشگیری از برداشت‌های نادرست دوست‌داران عطار و مولوی و حافظ از اشعار ایشان است. در میان خوانندگان سروده‌های عرفانی این بزرگواران، کم نیستند افرادی که خانقاه

را جایگزینِ مسجد، عزلت را جایگزینِ جماعت، تن‌پروری را جایگزینِ جهاد، روزه‌ی سکوت را جایگزینِ روزه‌ی اسلامی، سماع را جایگزینِ نماز، قونیه را جایگزینِ کعبه، غم و شادی دنیا را جایگزینِ جهنم و بهشتِ آخری، و سرانجام، انرژی را جایگزینِ وجودِ خدای سبحان نموده‌اند. تکذیبِ عقاب و ثوابِ آخری و تقبیحِ انذار و تبشیرِ رسولان، نشانه‌ی مسوولیت‌گریزیِ عارف‌نمایانِ کنونی است. اینان به میهرِ الهی معتقد، لکن بر قهرِ وی شوریده و منتقدند. چله‌نشینی می‌کنند؛ اما چهل صدمِ ثانیه هم مهارِ تخیلات و توهماتِ خویش را نتوانند در دست گرفت. همه، اصلِ شرع را زیر پا می‌گذارند و با دلیل‌تراشی‌های مضحک، اتباعِ شیطان نموده و سجده نکردن بر خاک را علامتِ مناعتِ طبعِ خویش معرفی می‌کنند! با خدا و پیامبران و امامانش قهرند، اما از منشورِ صلحِ جهانی دم می‌زنند!

این قوم به حق نرفته، پر خود را نه ابراهیم خلیل، بل که خوی و خیمِ نفسِ ذلیل قرار داده‌اند. خود را از هر قید و بندی آزاد می‌دانند، لکن تار و پودِ وجودشان به تار و پودِ و باورِ شیطان گره خورده است. گروهی از این افراد نامطلع از اسرارِ عالم، اهلِ ریاضتِ غیرِ مشروع‌اند. بر آتش می‌دوند تا خود را ادب کرده و آدم شوند؛ اما آتشِ جهنم را با پوده و منافیِ عظمتِ الهی می‌انگارند. ای کاش کسی از آن‌ها بپرسد که «آیا باره‌ی سوزن بر آتش، حیوانِ سرکشِ نفسِ خود را مودب نمودید؟» اگر پاسخ دادند «آری»، آن‌ها بگویند: «پس وقتی این آتشِ مادیِ محدودِ دنیا، آدمی را آدم‌تر می‌کند، چرا من می‌کنید که آتشِ مجردِ نامحدودِ آخرت، انسان را انسان‌تر نخواهد کرد؟»

باری؛ سیر در آثارِ عرفانیِ بزرگانی چون عطار نیشابوری، دو وجهی بودنِ اسمای الهی را به زیبایی هر چه تمام‌تر به تصویر می‌کشد. آبِ حیات در ظلمات است و عبور از ظلمات، خطراتِ فراوان دارد؛ فلذا پیمودنِ مسیرِ عرفان و طریقِ شناخت، نه تنها آسان نیست، بل که در دلِ هر عقبه‌اش، هزاران هزار عقبه نهفته است. به باورِ نگارنده، سیر در آثارِ عارفانی چون سنایی و عطار و مولوی و حافظ، توجه و

دقت و اهتمام افزون‌تری را می‌طلبد. از یک سو باید اهالی ادبیات را نسبت به سیطره‌ی نگاه متصوفانه و غلبه‌ی رویکرد قلندرانه هشدار داد؛ و از سوی دیگر، باید در میان اهالی حوزه‌های علوم دینی با شعرا و عرفای مسلمان، آشتی برقرار کرد. باید از علمای عالم اسلام پرسید که آیا نباید عطار و مولوی خواند؟ آیا گمان می‌کنید که این بایدها و نبایدها، دیدگاه مردم مسلمان ایران‌زمین را نسبت به مفاخر فرهنگی خود تغییر می‌دهد؟ و یا این که باید ذهن خلق را از خطرات سوء برداشت و کج‌فهمی، در امان داشت؟ به عبارت دیگر، برخوردی که از ناحیه‌ی علمای این با طایفه‌ی عرفا و شعرای ممالک اسلامی صورت می‌پذیرد، نیازمند احتیاط و تأمل بیشتر است.

ناگفته نماند که بدانانی عالم دین در این رابطه، به کلی، خالی از وجه نیست؛ چرا که عرفان حقیقی و شناخت راستین، تنها و تنها در مکتب اهل بیت عصمت و طهارت، قابلیت تحقق دارد؛ و دیگر حلقه‌ای عرفانی و طریقت‌های معرفتی، آمیخته‌یی از حق و باطل است و از موضوع و محوضت و قداست ابطال‌ناپذیر، بهره‌یی ندارد. به عنوان مثال، در معرفتی که معارف آن، مثنوی معنوی جناب مولوی است، بسیاری از حدود شرع، از جمله ضوابط حفظ لسان از هرزه‌گویی‌ها و وجوب رعایت عفت کلام، نقض می‌شود؛ اگرچه مثنوی همواره مترصد توجیه این‌گونه رفتارهای غیر شرعی جناب مولوی برآمده‌اند. متن سربعت مقدسه، با تعیین خطوط قرمز و حدود ممنوعه، تکلیف همگان را مشخص نموده است.

تردیدی نیست که تمسک به عرفان حضرات معصومین، همه‌ی ظلمت‌ها را می‌زداید. به تعبیر دیگر، توسل به مشی قدسی آسره‌ی طاها، حیات آدمی را یک‌پارچه نور و روشنایی خواهد کرد. معرفتی که اهل بیت نبوت و رسالت به انسان هبه می‌کنند، معرفتی کامل و شناختی عاری از هرگونه نقص و کاستی است؛ بنابراین، مخالفان عرفان‌های مقابل عرفان خاندان عصمت و طهارت، با استناد به کمال مذکور و با دستاویز قرار دادن نواقص و نقائص معرفت‌های غیر

معصومانه، سلوک بر طریقِ اخیر را مصداقِ ترکِ واجب و مستحب و اخذِ مکروه و حرام می‌انگارند. از منظرِ نگارنده، رأیِ مزبور زمانی پذیرفتنی خواهد بود که نسبت به مکاتبِ معرفتیِ موردِ اشاره، لحاظِ استقلالی صورت پذیرد؛ در حالی که در خلالِ متنِ پیشِ رو، پرده از چهره‌ی این واقعیت برداشته خواهد شد که عرفانِ بزرگانی چون سنایی و عطار و مولوی و حافظ، به هیچ وجه، ادعای مقابله و توانِ هم‌وردی با عرفانِ اهلِ بیتِ عصمت و طهارت را ندارد؛ ضمنِ این که از هرگونه داعیه‌ی عینیت و همانندی نیز برکنار است. نگاهِ اصیل و دقیق و عمیق به جریانِ «ای عرفانی» نامبرده، این نکته را متذکر می‌گردد که بسیاری از دیدگاه‌ها و برداشت‌های عارفانه‌ی موجود در آثاری چون مصیبت‌نامه، و نه همه‌ی آراء و عقاید و باورها، به «مرز» است‌انگیزی، با دیدگاه‌های اهلِ بیت، علیهم‌السلام، قابلیتِ انطباق دارد؛ و این از یک سو، یقیناً، از سنخِ اثرپذیری و اعتبارگیریِ مراتبِ دانی از درجاتِ عالی است. یکی از مراتبِ مثبتِ چنین دیدگاهی، برجسته شدنِ این واقعیت خواهد بود که اصولاً، «مقابلِ معرفتِ اصیلِ دینی، هیچ معرفتی، استعدادِ بروز و ظهورِ استقلالی ندارد؛ زیرا تعبیرِ دقیق‌تر، منبع و منشأ همه‌ی معارفِ حقه، حوزه‌ی وحی و عرصه‌ی نبوت و رسالت است.

پیش از ورود به مباحثِ اصلی، بیانِ نکاتی چند در رابطه با عرفانِ جنابِ عطار، خالی از فایده نخواهد بود. نخست باید این نکته را مت‌نظر داشته باشیم که عرفانی که جنابِ عطار در منظومه‌ی مصیبت‌نامه ترسیم می‌کند، به هیچ وجه، از اصولِ شریعتِ اسلامی، انفکاک ندارد. همه‌ی سفرهای چهارگانه‌ی سالک معرفت، بر مبنای آموزه‌های قرآنِ کریم و تعالیم اسلامی است. شایان ذکر است که عبورِ سالک از منازلِ چون جبریل و میکال و اسرافیل و دیگر ملائکه و هم‌چنین پیامبرانِ الهی، هرگز نشان‌گر پشتِ سر نهادنِ این مراحل به نحوِ تفریق و تفکیک نبوده، بل که حکایت‌گر لزومِ عدمِ توقفِ مطلق در هر یک از وجوداتِ امکانی است؛ به دیگر بیان، سالکِ معرفت با بر رفتن از پایه‌های نردبانِ وصل، همه‌ی پایه‌های پشتِ سر نهاده را به نحوِ جمع، داراست؛ ضمنِ این که تعبیرِ پشتِ سر نهادن،

لزوماً به معنای کم‌قدری و مادونیت مرتبه‌ی پشت سر نهاده نیست. نکته‌ی دیگر، آگاهی جناب عطار از موضوعات و مسائل حکمت اسلامی است؛ ادعای مذکور، به‌ویژه، با دقت در مطالبی که در مرحله‌ی سفر سالک به محضر خیال، عنوان شده، قابل اثبات می‌باشد. بر همین مبنا، نگارنده، آگاهی جناب عطار از مبانی حکمت و معرفت اسلامی را نه یک شهود شاعرانه، بل که از نوع بینش حکیمانه و عارفانه دانسته و شأن او را هم‌پایه‌ی بسیاری از حکما و عرفای مسلمان می‌داند.

طبی تحقیقاتی که از سوی نگارنده در رابطه با مصیبت‌نامه‌ی جناب عطار انجام شده، تا به حال هیچ شرح و تفسیر قابل توجهی از منظومه‌ی مزبور صورت نپذیرفته است. شیخ جان، بر پایه‌ی تطبیق اشعار شیخ با معارف قرآنی و تعالیم اسلامی و آموزه‌های شیعی است که برای نخستین بار به صورت سلسله درس‌گفتارهایی در سالن آسمی مجتمع فرهنگی هنری شهید باهنر شهرستان بابلسر، در سال‌های ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۸، برای عموم علاقه‌مندان تبیین شده و سپس، صورت مکتوب پذیرفته و نگارنده، در «سیری در مصیبت‌نامه‌ی شیخ عطار نیشابوری از رهگذر معارف شیعی» را برای آن برگزیده است. آنچه که در خلال متن، در باب آیات قرآن گفته شده، معاذالله، نه از باب تفسیر، بل که از باب تطبیق است. امید است که خوانندگان گرامی، با دقت و تأمل در نحوه‌ی برقراری ارتباط بین متن اصلی مصیبت‌نامه با آیات و روایات و اخبار، از حذف صلی مؤلف در این رابطه آگاه گشته و خطاهای موجود و برداشت‌های نادرست احتمالی را به نحوی از انحاء، متذکر گردند؛ *إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى*.

إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

حمیدرضا شیرعلی مهرآیین

مازندران - زمستان ۱۳۹۶ هجری شمسی